



معلم‌ها روی زمین راه می‌روند

دکتر محمدعلی اسماعیل‌زاده اصل

وقتی دانش‌آموزانم سؤالی از من می‌پرسیدند که جوابش را نمی‌دانستم و به آن‌ها می‌گفتم که در این مورد اطلاعی ندارم و باید با هم به دنبال جواب سؤال بگردیم، تصویر دانای کل در ذهن آن‌ها هم ترک بر می‌داشت.

بعدترها که شروع به برگزاری دوره‌های آموزشی برای معلمان سرزمینم کردم، گوشه‌های دیگری از تصویر دنیای معلمی برایم روشن شد:

معلم‌ها احساس دارند! معلم‌ها خوشحال می‌شوند. معلم‌ها ناراحت می‌شوند. معلم‌ها ذوق می‌کنند، سرحال و افسرده می‌شوند، احساس درماندگی

ماشینشان می‌شدند.

با معلم‌هایی هم مواجه شدم که بنایی و نجاری و گچ‌کاری و نقاشی ساختمان انجام می‌دادند و معلم‌هایی که بعد از ظهرها در مغازه‌ای به خرده‌فروشی می‌پرداختند یا معاملات املاک انجام می‌دادند.

تصورم از معلمان سرزمینم واقعی‌تر شده بود، اما هنوز گوشه‌هایی از آن تصویر ناقص بود، تا اینکه برای معلمی به کلاس‌های درس رفتم. آنجا تازه متوجه شدم که معلم همه چیز را نمی‌داند و آن دانای کل که در ذهن من نقش بسته بود و جواب تمام سؤال‌ها را می‌دانست، با واقعیت دنیای معلمی متفاوت است.

زمانی که دانش‌آموز دوره راهنمایی بودم، برای اولین بار با یک پدیده عجیب مواجه شدم: یکی از معلمانم را در صف نانوایی دیدم!

تا آن روز فکر نمی‌کردم که معلمان هم در صف نانوایی بایستند!

تا پیش از آن تصویری که از معلم مدرسه در ذهن داشتم تصویری فوق انسانی بود و اینکه معلم مدرسه در شهر با تاکسی تردد کند یا دوچرخه سوار شود و در بازار خرید کند برایم نامأنوس بود.

بزرگ‌تر که شدم با معلم‌هایی مواجه شدم که راننده آژانس بودند و گاهی می‌شد که دانش‌آموزان خودشان سوار



بامسرتان دعوا کنند و آن‌ها ممکن است ندانند چه رفتاری باید با فرزندشان که در سن بلوغ است داشته باشند، و ممکن است از درگیری‌های دائمی که در خانواده دارند آشفتگی و درمانده شوند.

معلم‌ها هم ممکن است نتوانند با یکدیگر و با مدیر و معاونان و سایر همکاران مدرسه و اولیای دانش‌آموزان ارتباط درستی برقرار کنند و در فضای مدرسه روزهای پرتنش و اضطرابی را سپری کنند.

این‌ها را من می‌دانم اما شاید دانش‌آموزان سرزمین من هنوز این‌ها را نمی‌دانند. شاید آن‌ها هنوز در ذهنشان معلم موجودی فرازمینی است که از آسمان به کلاس درس فرود آمده است و بعد از کلاس درس به آسمان‌ها عروج می‌کند تا همراه فرشتگان از نعمت‌های بهشتی متنعم شود. شاید معلمان سرزمین من هنوز تلاش می‌کنند برای دانش‌آموزانشان همان موجود آسمانی باقی‌مانند.

همه از معلم‌ها انتظار دارند که انسان کامل باشند و آسمانی رفتار کنند. اما معلم‌های سرزمین من در زمین متولد شده‌اند و در همین کلاس‌های درس آموزش دیده‌اند و امروز هم که معلم هستند، روی همین زمین راه می‌روند. از ما انتظاراتی هست که برای آن‌ها آموزش ندیده‌ایم و این وضعیت برای ما استرس و اضطراب ایجاد می‌کند. اما انتخاب با ماست.

◀ معلم‌هایی را دیده‌ام که با همین وضعیت استرس و اضطراب سال‌های معلمیشان را به پایان برده‌اند.

◀ معلم‌هایی را دیده‌ام که برای فرار از این وضعیت معلمی را رها کرده‌اند.

◀ معلم‌هایی را دیده‌ام که نقش همه چیزدان و همه کار بلد را انتخاب کرده‌اند؛ در نتیجه نقشی غیر از خودشان را بازی می‌کنند.

◀ و معلم‌هایی هستند که وضعیت فعلی خود را پذیرفته‌اند و تصمیم به حرکت به همراه دانش‌آموزانشان برای یادگیری و یادگیرنده بودن گرفته‌اند.

معلمان گروه چهارم که یادگیرنده بودن را انتخاب کرده‌اند، پذیرفته‌اند که چیزهایی و کارهایی هست که برای زندگی بهتر باید آن‌ها را بلد باشند، اما

امروز آن‌ها را بلد نیستند و مهارت‌هایی هست که باید آن‌ها را یاد بگیرند و راه‌هایی هست که تا به امروز نرفته‌اند و باید آن‌ها را آزمایش کنند.

در کلاس‌هایی که همراه معلمان هستم، از آن‌ها می‌خواهم که ورای تمام کلیشه‌ها و جدا از تمام انتظاراتی که دیگران از آن‌ها دارند، به خودشان نگاه کنند و توانمندی‌ها و ضعف‌ها و آرزوها و نیازهایشان را ببینند و آینده‌ای را که می‌خواهند در آن زندگی کنند خودشان طراحی کنند.

سرزمین من به معلم‌هایی نیاز دارد که برای زندگیشان هدف دارند و برای رسیدن به هدف‌های زندگیشان تلاش می‌کنند. معلمی که خودش نداند چرا به مدرسه می‌رود، چرا درس می‌دهد، چرا ازدواج کرده، چرا صاحب فرزند شده، چرا معلم شده و چه هدفی از زندگی دارد، نمی‌تواند دانش‌آموزان هدفمندی تربیت کند.

از معلم‌ها می‌خواهم که هر روز صفحه‌ای از قرآن بخوانند و هر روز ساعتی را به ورزش اختصاص دهند و شعرها و بازی‌های جدید یاد بگیرند و با فرزندان و دانش‌آموزانشان سرود بخوانند و بازی کنند. هنرهای جدید یاد بگیرند و کاردستی درست کنند و یک زبان جدید بیاموزند. به گوشه و کنار سرزمینمان سفر کنند، با اقوام مختلف معاشرت کنند و آداب و سنت‌های آن‌ها را یاد بگیرند.

از معلم‌هایی که در کلاس‌ها همراه هستند می‌خواهم که جمع‌های کوچک یادگیری درست کنند و یادگیری‌هایشان را با هم به اشتراک بگذارند و روش‌های جدید یادگیری و یاددهی را با هم یاد بگیرند و تمرین کنند.

کلاس‌های درس ما به معلمان سرحال نیاز دارد؛ معلمانی که شادی را برای خود و خانواده و محله و کلاس‌های درسشان به ارمغان آورند و برای افزایش رضایتشان از زندگی، مسیر آینده زندگیشان را طراحی کنند.

شاید فرشتگان بعد از کلاس برای بردن معلمان به بهشت فرود نیایند، اما معلمان سرزمین من می‌توانند خودشان و اطرافیانشان را رشد دهند و با همراهی دانش‌آموزانشان، سرزمین من را به بهشت روی زمین تبدیل کنند.

می‌کنند، می‌خندند، گریه می‌کنند، خشمگین می‌شوند، فریاد می‌زنند، گاهی بغضشان را فرو می‌خورند، گاهی گرسنه می‌شوند و قند خونشان می‌افتد و نیاز به خوردن نوشیدنی و شیرینی دارند تا دوباره بتوانند با سطح هوشیاری بالاتری به کارشان ادامه دهند.

فهمیدم که معلم‌ها هم برای حفظ سلامتی‌شان باید ورزش کنند و برای زندگی‌شان باید هدف داشته باشند و برای ارتباط با همسر و فرزندانشان باید مهارت‌های عاطفی و اجتماعی داشته باشند.

متوجه شدم که معلم‌ها هم ممکن است